

Research Paper

Deterrence and Discretion and the Philosophy of War in the Novel "In Flames of Water"

Hasan Golchin^{1*}, Ahmad Khatami²¹ Ph. D in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, South Branch² Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University of Iran

10.22080/lpr.2024.26963.1041

Received:

April 05, 2024

Accepted:

August 30, 2024

Available online:

August 31, 2024

Keywords:

Algebra, War, Karun Rive, Authority, Philosophical Novel.

Abstract

This paper explores the complex philosophical concepts of "predestination" and "free will" as they are presented in the novel "In Flames of Water". These two fundamental intellectual categories have shaped many human behaviors and actions throughout history, leading to ongoing debates among believers in free will and predestination. In the Islamic world, these concepts were initially introduced in the field of theology before transitioning into philosophy. The novel genre, due to its popular content and structure, has been a welcoming platform for these controversial topics, especially during the 19th and 20th centuries. The author of "In Flames of Water", a philosophy student, has skillfully incorporated these concepts into the novel's text. Unlike philosophical and theological texts, the author presents these complex theoretical concepts and arguments in a simple and accessible language for the general audience. This paper examines the role and position of "predestination" and "free will" in the novel to determine the extent of their influence within the narrative. The significance of this study lies in the relationship between the novel, the author, and the concept of war, as the presence of philosophers on the battlefield is a rare occurrence. The present research argues that while the novel acknowledges the constraints of predestination, it also highlights the importance of free will, thus presenting a nuanced perspective on these two philosophical concepts. The findings of this study contribute to the broader understanding of how philosophical concepts are portrayed in literature.

***Corresponding Author:** Hasan Golchin**Address:** Ph. D in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, South Branch**Email:** hassangolchin45@gmail.com

علمی

جبر و اختیار و فلسفه‌ی جنگ در رمان در شعله‌های آب

حسن گل چین^{*۱}، احمد خاتمی^۲

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران واحد تهران جنوب
^۲ استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی



10.22080/lpr.2024.26963.1041

چکیده

در این پژوهش با نگاهی گذرا به پیشینه‌ی مقوله‌ی «جبر و اختیار» از نظر دانشمندان قدیم و معاصر فلسفه و کلام، نمود و جایگاه این دو مفهوم را در رمان در شعله‌های آب بررسی می‌کنیم. بدین‌روی، سعی بر آن است تا با واکاوی گزاره‌های نهفته‌ی مربوط به جبر و اختیار و عرفان، جایگاه این مفاهیم در باور رزمندگان جهان داستان مشخص شود و با تعیین وزن حاکمیت هرکدام در فضا و محتوای رمان، آشکار گردد که هریک از این باورها به گمان خالق رمان چه اندازه در آغاز و ضرورت جنگ نقش دارند. همچنین تلاش می‌شود تا نقش نمادها و میزان موفقیت آن‌ها در نمایاندن رویکرد نویسنده به مقولات مذکور سنجیده شود. البته از فضاسازی و ایجاد شک و تردید نویسنده درباره‌ی روا/ ناروا بودن جنگ درمی‌گذریم تا به کنه باور او درباره‌ی گزیرناپذیری شرکت در جنگ دست یابیم.

تاریخ دریافت:

۵ فروردین ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش:

۹ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ انتشار:

۱۰ شهریور ۱۴۰۳

کلیدواژه‌ها:

جبر، اختیار، عرفان، جنگ، رود کارون

* نویسنده مسئول: حسن گل چین

آدرس: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران واحد تهران جنوب

ایمیل: hassangolchin45@gmail.com

۱ مقدمه

۱/۱ پیشینه‌ی باور به جبر و اختیار

نمی‌توان تاریخ دقیقی برای پیدایش باور به جبر در جامعه‌ی بشری تعیین کرد؛ اما این باور در دوران جاهلیت پیش از ظهور اسلام وجود داشته است؛ چنان‌که بنا به تصریح قرآن، در آن دوران، مشرکان، کارهای ناشایست خود را میراث پدرانشان

می‌انگاشتند و خود را در انجام آن کارها در جبرِ فرمان الهی می‌دیدند و از خود سلب مسئولیت می‌کردند! «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا...» (اعراف/۲۸): "چون کار زشتی انجام می‌دادند، می‌گفتند ما پدران خود را بر آن یافته‌ایم و خداوند ما را به آن فرمان داده است."

در آیات دیگر قرآن نیز به این باور اشاره شده است که مشرکان، شرک خودشان را نیز خواست خدا می‌دانند و هرگونه اختیار را از خود سلب می‌کنند: «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ...» (انعام/۱۴۸) "به زودی مشرکان می‌گویند که اگر خدا خواسته بود، نه ما شرک می‌ورزیدیم و نه پدران ما؛ و چیزی را حرام نمی‌کردیم."

این دو آیه به روشنی اثبات می‌کنند که پیش از اسلام، مشرکان به جبر باور داشته و کارهای ناپسند خود را با توسل به جبر توجیه می‌کرده‌اند.

همان‌گونه که برای پیدایش جبرگرایی نمی‌توان تاریخ دقیقی معین کرد، برای پیدایش باور به اختیار (قَدَر، تفویض) نیز

نمی‌توان تاریخ روشنی مشخص کرد. بعضی از پژوهشگران تصریح می‌کنند که قَدَریون گروهی دینی-سیاسی بوده‌اند که به اختیار و قدرت مؤثر انسان در افعالش باور داشته و منکر انتساب خیر و شر به سرنوشت بوده‌اند. «بنابر عقیده‌ی این گروه، همه‌ی انسان‌های بالغ و عاقل، و حتی خلفای اموی نیز مسئول اعمال و کردار خود هستند و باید کیفر و

پاداش ببینند. از این رو، امویان که به جبر قائل بودند، عقیده‌ی آنان را نپسندیدند و به مقابله با قدریان و حتی به اذیت و آزار و احیاناً حبس و قتلشان اهتمام ورزیدند» (جهانگیری، ج ۱- ۲۰، ۱۷).

بنابر گزارش شهرستانی (۱۳۸۷: ۳۰) حرکت قَدَریه از زمان حسن بصری (درگذشته‌ی ۱۱۰ه.ق) آغاز شده است.

ابونعیم در حلیه الاولیاء (۱۹۸۷م: صص ۳۴۶، ۳۵۳) درباره‌ی تاریخ رواج دیدگاه قدریون می‌نویسد:

«نیز نصوصی از عمر بن عبدالعزیز (درگذشته‌ی ۱۰۱ه.ق) در رد بر قَدَریه نقل شده که این امر حاکی از رواج نظریه‌ی اختیار و اندیشه‌ی قدریان در عصر یاد شده است که به مقابله با آن می‌پرداختند. عقیده به اختیار در میان مسلمانان در برابر

جبرگراییِ امویان نخستین بار احتمالاً در بصره یا شام یا مدینه مطرح شد.»

آقا بزرگ طهرانی (۱۳۷۷، ج ۵: ص ۸۰) به تاریخ اندیشه‌ی جبر و اختیار در میان علمای شیعه پرداخته، می‌گوید: «اولین کسی که در این باره (جبر) از وی سؤال شد و او در پاسخ به آن، رساله‌ای نوشت، امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی العسکری علیه‌السلام (درگذشته‌ی ۲۶۰ه.ق) بود.»

مرتضی مطهری (۱۳۹۹، ۱۷) در کتاب عدل الهی می‌نویسد: «بحث‌های کلامی (در جهان اسلام) آن‌چنان‌که از تواریخ استفاده می‌شود از نیمه‌ی قرن اول هجری آغاز شد. در میان بحث‌های کلامی ظاهراً از همه قدیم‌تر بحث جبر و اختیار است.»

گزارش‌های متفاوتی که از رواج این دو نظریه در تاریخ، به‌ویژه در جهان اسلام ثبت شده است، این نکته را آشکار می‌کند که نمی‌توان تاریخ روشن و دقیقی برای شکل‌گیریِ این دو باور متضاد تعیین کرد؛ بنابراین درست آن است که اجمالاً نظرات پژوهشگران را درباره‌ی منشاء تاریخیِ این دو باور

برگزیدن امری است که در حقیقت یا به حساب گمان خیر به شمار می‌آید» (ابوعلی مسکویه: ۲۲۳). «اختیار، در اصطلاح، در برابر جبر قرار دارد و به معنای انتخاب یک چیز از میان دو یا چند چیز با اراده‌ی آزاد انسانی است؛ بدان شرط که انتخاب به اجبار و اکراه صورت نگیرد» (سید مرتضی: ۱۵۱/۲؛ نیشابوری: ۹۷).

برخی از تعاریف اختیار بر بنیاد «ترجیح نهادن» و «تخصیص دادن» شکل گرفته است؛ به عنوان مثال: ۱) «اختیار آن است که امری را بر امری ترجیح یا تخصیص دهند و یا آن را بر امری مقدم دارند» (تهانوی، ۴۱۹/۱). «به بیان دیگر اختیار ترجیح دادن آزادانه‌ی امری از میان دو یا چند امر است» (نگری احمد، ۵۸/۱).

۲) «اختیار، ترجیح دادن یکی از دو طرف مساوی (فعل و ترک) بر طرف دیگر است؛ دو طرفی که نسبت به قدرت فاعل مساوی است؛ اما هریک با توجه به اراده‌ی فاعل، ممکن است وجوب یابد و متحقق شود. سبب ترجیح داده شدن یکی از دو طرف بر طرف دیگر، حصول علم فاعل نسبت به وجود مصلحت، و ارتفاع مفسده در آن است» (توسی، همان، ج: ۱، ص: ۱۶۴).

۱۲/۱ تعریف «جبر و اختیار» از نظر علامه طباطبائی

علامه طباطبائی (۱۳۸۷: ۱۵۷، ۱۶۸) در تعریف جبر و اختیار می‌نویسد:

«الف) جبر، بدین معناست که افعال انسان تحت تأثیر عوامل خارج از انسان بوده و اراده‌ی وی هیچ‌گونه تأثیری در افعال او ندارد.

ب) تفویض، این است که افعال انسان تحت تأثیر اراده‌ی وی بوده و هیچ‌گونه استنادی به فاعل و علت دیگری نداشته باشد.»

با گذر از تعریف دو اصطلاح جبر و اختیار از نظر دانشمندان گذشته و معاصر، درمی‌یابیم این دو مفهوم تنها با اعمال و رفتار بشر رابطه‌ی مستقیم

بپذیریم. این اختلاف روایت‌ها منطقی است؛ زیرا در جامعه‌ی بشری رویدادهای فکری و عقیدتی به یک‌باره روی نداده و نمی‌دهد؛ بلکه هر باور و رویکرد و مکتبی آرام‌آرام شکل می‌گیرد و پیروانی پیدا می‌کند؛ در نتیجه، نقطه‌ی آغاز دقیقی را نمی‌توان برای آن در نظر گرفت. پس، شایسته است به همین اندازه بسنده کنیم و به تعریف این دو واژه در آثار پیشینیان بپردازیم.

۱۲ تعریف لغوی دو واژه‌ی جبر و

اختیار از نگاه دانشمندان اسلامی

در گذشته دانشمندان پیش از بحث درباره‌ی هر پدیده و موضوعی، نخست آن را به طور دقیق تعریف، و حدود معنایی آن را مشخص می‌کردند. این دو واژه نیز از این قاعده مستثنی نبوده و در آثار پیشینیان با وسواس علمی رایج زمان تعریف

شده‌اند که در این مقاله بعضی از آن‌ها را می‌آوریم تا به درک و فهم بهتر موضوع مورد نظرمان کمک نماید.

«جبر در لغت در برابر کسر (= شکستن) به معنای شکسته را بستن، شکسته‌بندی و استخوان شکسته را اصلاح کردن» (صفی‌پوری، زوزنی، ذیل جبر)، [و] نیز به معنای نیکو گردانیدن حال و وادار کردن به کار آمده است. تفسیر اصطلاحی جبر، ناظر بر معنای دوم، یعنی وادار کردن به کار است؛ زیرا جبر در اصطلاح در برابر «قَدَر»، نفی فعل از انسان و نسبت دادن آن به خداست» (شهرستانی، ۸۵/۱؛ جرجانی، التعریفات: ۱۰۱).

«مراد از فعل، کارهای ارادی انسان است که در نظر اهل جبر، همانند وجود آدمی، آفریده‌ی حق تعالی است؛ و آدمی در انجام گرفتن آن‌ها کم‌ترین تأثیری ندارد» (توسی، ۳۲۵؛ جرجانی: ۳۹۸/۸).

«اختیار مصدر باب افتعال، از ریشه‌ی «خ ی ر»، در لغت به معنای انتخاب و گزینش، انتخاب خیر یا

فکری "تلاشی بود نه تنها برای زدودن ساحتِ اسلام از همه‌ی عناصر غیراسلامی‌ای که آرام‌آرام وارد تفکر اسلامی شده بود، بلکه

همچنین کوششی بود برای هماهنگ کردن وجدان دینی با تفکر [اصیل] اسلامی." در این مذهب بود که شالوده‌ی الهیات اسلامی «راست‌کیش» یا کلام «راست‌کیش» در مقابل کلام عقلی معتزله ریخته شد؛ و از سوی دیگر در مقابل «راست‌کیشان» افراطی، در این مذهب برای اینکه نشان دهند که وحی الهی در موضوعات کلامی حجت است، از روش جدلی استفاده کردند» (همان، ۳۱۵).

این دو فرقه‌ی فکری با مباحثی همچون کسب و تفویض و جبر و اختیار، سال‌های طولانی به مبارزه و مجادله‌ی فکری، کلامی و فیزیکی با یک‌دیگر پرداخته‌اند و از صدر اسلام تا کنون همچنان در تنازع هستند. به‌گونه‌ای که قرون اولیه‌ی اسلامی را دوره‌ی فترت و سیاهی می‌نامند؛ زیرا در نزاع میان این دو فرقه‌ی فکری خون‌های بسیاری ریخته شد!

پیامدهای این دو اندیشه و مکتب فکری آن‌ها تأثیر مستقیم بر رفتار و کردار و پندار باورمندان‌شان دارند و به‌تبع آن جریان‌ات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه را متأثر می‌کنند. این تأثیرات گاه مخرب و سبب خسارات فراوان و حتی باعث خونریزی‌های بیهوده می‌شود و اگر درست تبیین شود و همه جوانب آن توسط اندیشمندان و فلاسفه برای متولیان فرهنگی و سیاسی و متن جامعه روشن شود، فرصت‌های ویژه‌ای را برای رشد و کمال جامعه و افراد آن فراهم می‌کند. پس ضرورت دارد این مقولات فکری در ادبیات و هنر و علوم مرتبط با جامعه مطرح شوند. رمان در شعله‌های آب نوشته‌ی مرتضی مردیها چنین وظیفه‌ای را راجع به جنگ ایران و عراق به‌عهده دارد و تلاش می‌کند این دو مقوله‌ی فکری را در وقوع و ادامه‌ی این جنگ تبیین کند و دلیل عقلی حضور در این جنگ ویرانگر را شرح دهد.

دارند نه با موجودات دیگر. پیامد هریک از این دو باور مسیر زندگی‌ی آدمی را در جهان مادی مشخص می‌کند. بدین‌رو، مقوله‌ی جبر و اختیار از مسائل اصلی‌ی فلسفه و اندیشمندان علوم معرفتی و کلامی بوده است. زیرا باور به جبر یا اختیار، مقدمه و محل داوری افکار، گفتار و رفتار بشر است. پذیرش و اولویت دادن به هریک از این دو مقوله‌ی فکری، پیامدهای بسیاری برای کنش و واکنش گفتار و رفتار آدمی دارد و سبب قضاوت متفاوت او درباره‌ی پدیدارها و ناپدیدارها می‌شود.

۱،۲،۲ جبر یا اختیار؟

اکنون این پرسش پیش می‌آید که در زندگی‌ی آدمی جبر حاکم است یا اختیار؟ این پرسش، یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های بشر از آغاز آفرینش بوده و هست. شاید تنها ویژگی یا یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تمایز بشر از دیگر موجودات جهان هستی، باور به جبر یا اختیار در او باشد؛ زیرا این دو مقوله، چالش-برانگیزترین موضوعات فکری، اعتقادی و رفتاری‌ی بشر را رقم می‌زنند.

۱،۲،۳ جبر و اختیار در جهان اسلام

جبر و اختیار در جهان اسلام، در آغاز در علم کلام مطرح و سپس وارد فلسفه شد. این دو مقوله، موجب پدید آمدن فرق و مکاتب بسیاری در جهان اسلام شده‌اند که مهم‌ترین و بنیادی‌ترین آن‌ها معتزله و اشاعره بوده‌اند. در تاریخ فلسفه در اسلام م. م. شریف (۱۳۶۲:۲۸۳) درباره‌ی معتزله آمده است: «آرای معتزله در پی سپری شدن دوره‌ی اصحاب پیامبر، پا به عرصه‌ی ظهور نهاد. زمان پیدایش آن، نزدیک به دو قرن پس از هجرت نبوی اکرم به مدینه بود. معتزله به اصالت عقل اعتقاد تام داشتند و معتقد بودند که عقل نظری باید بر آنچه از طریق وحی به ما می‌رسد، حاکم باشد.» و درباره‌ی اشاعره می‌نویسد: «مذهب اشعری، عنوان یک مکتب فلسفی-دینی است که در قرن چهارم و پنجم/دهم و یازدهم در اسلام پدید آمد. این نهضت

۱٫۳ پیشینه‌ی پژوهش

درباره‌ی جبر و اختیار و جایگاه آن در تاریخ اندیشه‌ی بشر پژوهش‌های بی‌شماری صورت گرفته و کتاب‌ها و مقالات فراوانی نوشته شده است. تقریباً هیچ کتاب فلسفی و به‌ویژه کلامی‌ای نیست که بخش بزرگی از آن به این مقوله نپرداخته باشد. اما درباره‌ی جایگاه این مقوله در رمان در شعله‌های آب تاکنون پژوهشی دانشگاهی صورت نگرفته است.

۱٫۴ مبانی نظری

روش تحقیق و پژوهش در علوم انسانی معمولاً کتابخانه‌ای و تحلیل و تجزیه‌ی یافته‌ها است. در این پژوهش هم تلاش شده تا با تحقیق و بررسی‌ی آثار مرتبط با موضوع و خوانش چندباره‌ی رمان به پاسخ‌های مقدرمان برسیم. نویسنده‌ی مقاله با عنایت به رشته‌ی کارشناسی‌اش که فلسفه‌ی غرب بوده و رشته‌ی دوره‌های ارشد و دکتری‌اش، ادبیات پایداری و ادبیات محض، تلاش کرده با آموزه‌های دانشگاهی و مطالعات میدانی در هر دو رشته موضوع مقاله را به‌درستی مورد تدقیق قرار دهد تا به منویات لازم برسد.

۱٫۵ پرسش‌های پژوهش

تأثیر جبر و اختیار بر کنش و واکنش افراد در شرایط جنگی چگونه است؟

نویسنده در طرح این دو مقوله‌ی پیچیده‌ی فکری در رمان خود تا چه اندازه موفق بوده است؟

کدام‌یک از دو مقوله‌ی جبر و اختیار در رمان مذکور حاکم است؟

جبر و اختیار چگونه با فعل جنگ قابل جمع هستند؟

۱٫۶ کوتاه درباره‌ی نویسنده:

سید مرتضی مردیها زاده‌ی ۱۲ مرداد ۱۳۳۹، نویسنده، روزنامه‌نگار و مترجم است. او دانشیار گروه فلسفه‌ی دانشگاه علامه طباطبائی بوده و اینک دانشیار گروه ارتباطات این دانشگاه است.

مردیها کارشناسی‌ی ارشد «کلام و حکمت اسلامی» را در سال ۱۳۷۰ با نگارش رساله‌ای با عنوان «رنالیسم در فلسفه‌ی اسلامی و پیچیدگی‌های شناخت» به راهنمایی‌ی عبدالکریم سروش در دانشگاه تهران گذراند؛ سپس در سال ۱۳۷۵ کارشناسی‌ی ارشد فلسفه را در دانشگاه تولوز و دوره‌ی دکترای فلسفه (روش‌شناسی) را در دانشگاه نانت به پایان برد.

۱٫۷ خلاصه‌ی رمان

با آغاز جنگ تحمیلی‌ی عراق علیه ایران، دو گروه داوطلب مردمی از شهر اصفهان و نجف‌آباد به منطقه‌ی جنگی‌ی جنوب اعزام می‌شوند. فرمانده این دو گروه، شخصی به نام هاشم است. از قرارگاه جنوب بکد بومی به‌نام عبود به آن‌ها معرفی می‌شود. در آغاز جنگ که نیروهای خودی، نظم و نظام درستی نداشتند و هرکس و هر گروهی سرخود کار می‌کرد، این دو گروه سعی داشتند با عملیات‌های ایذایی به دشمن ضربه بزنند. آن‌ها تصمیم می‌گیرند بدون مقدمات و تمهیدات لازم علیه دشمن عملیاتی انجام بدهند؛ اما موفق نمی‌شوند و عقب‌نشینی می‌کنند. شک به وجود ستون پنجم در میان نیروهای خودی، ذهن گروه به‌ویژه راوی را رها نمی‌کند. این شک تا مفقود شدن عبود ادامه دارد.

هاشم به‌عنوان فرمانده گروه در بلبشوی روزهای آغازین جنگ که حقیقت آب از سراب روشن نبود و از سویی، نیروهای ارتش و سپاه هماهنگی‌ی لازم را نداشتند و از سوی دیگر، موقعیت نیروهای خودی و دشمن هم مشخص نبود، تلاش می‌کند تا کاری بکند و مانع پیشروی‌ی دشمن شود. تمام تلاش‌های او نافرجام می‌ماند و شماری از نیروهایش شهید

می‌شوند. رشته‌ی محکم و نامرئی‌ی جبر و تقدیر، آن‌ها را به سوئی می‌برد که در اختیار و مورد علاقه‌ی ایشان نیست. مهم‌ترین نماد و نشانه‌ی جبر در داستان، وجود دو گاو میش است که در گیرودار جنگ، یوغ و خیش بر گردنشان مانده و احتمالاً صاحبشان یا صاحبانشان همراه دیگر اهالی‌ی منطقه، کشته شده یا فرار کرده‌اند و آن‌ها خود راه خلاصی از این یوغ و خیش را ندارند. در فاصله‌ی معین نسبت به هم حرکت می‌کنند و بی‌هدف زمین را شخم می‌زنند. آن‌ها آزاد شده‌اند و صاحب ندارند؛ اما اسیر هم و یوغ هستند و نمی‌توانند به تنهایی تصمیم بگیرند.

«... مثل همان روز اول که دیدم‌شان. روز ورود به سلمانیه. تا حالا چقدر شخم زده بودند... گاوها کلافه بودند. ولی معلوم نبود از چه بیشتر. از هم‌دیگر، از یوغ، از خیش، از هر دو، از سرنوشت و یا از صدای گلوله‌ها؟... یکی سیاه بود با خال‌های سپید، و دیگری سپید بود با خال‌های سیاه... بی‌نهایت آزاد بودند و بی‌نهایت در بند. رها بودند. واقعاً رها...» (همان، صص ۳۲۱، ۳۲۲)

بی‌نهایت آزاد و بی‌نهایت در بند، تناقض است؛ زیرا منطقاً وقوع هم‌زمان آن در یک موضوع واحد مُحال است؛ اما نویسنده در این برش از رمانش «اجتماع نقیضین مُحال است» را نقض کرده است! با اینکه وقوع آن مُحال است؛ اما با نمایش داستانی وقوع آن را ممکن کرده است. هر دوی این گاوها سیاه و سفید هستند. البته سیاه و سفید دو امر متضاد هستند و تحقق‌شان در دو جای مختلف از شیء واحد، منطقی است و ایرادی ندارد؛ اما مراد نویسنده از سیاه و سفید در این برش از نمایش خود، اشاره به بُعد زمان دارد؛ و زمان یکی از بنیادی‌ترین مقولات فلسفه و بزرگ‌ترین دشمن اختیار است. نویسنده استادانه از نماد رنگ گاوها برای رساندن پیام خود بهره می‌برد. رنگ گاوها که یکی سیاه است با خال‌های سفید و دیگری سفید است با خال‌های سیاه، مصداق شب و روز است و شب و روز دو مصداق زمان هستند. زمان مقوله‌ای

می‌شوند. سرانجام فرماندهان ارتش و سپاه تصمیم می‌گیرند تا با هماهنگی و مشارکت هم عملیات‌های مشترک انجام دهند. بدین ترتیب قرارگاه خاتم‌الانبیا ایجاد می‌شود و عملیات‌ها علیه دشمن سامان می‌یابد.

۲ بحث

چنان‌که اشاره شد، موضوع جبر و اختیار، در تاریخ فکر فلسفی و کلامی‌ی جهان اسلام، مسئله‌ای چالش‌برانگیز بوده است. به نظر می‌رسد، نویسنده‌ی رمان در شعله‌های آب به‌خوبی با این دو مقوله‌ی فلسفی و کلامی آشنا بوده و با توجه به اینکه فلسفه خوانده و ذات فلسفه بر اختیار استوار است، باید به اختیار باور داشته باشد. اما برخلاف تصور مخاطب، او با این دو مقوله چالش داشته و تحت‌تأثیر جبرگرایی بوده است. نویسنده در بیرون از فضای دانشگاه و کتاب، یعنی در معرکه‌ی جنگ، تسلیم واقعیت‌های موجود می‌شود و نمی‌تواند با آن‌ها جدال کند. احساس او از شرایط جنگی و نیروهای دو طرف جبهه‌ی جنگ، حقیقت تقدیر و جبر را قوام می‌بخشد و رویکرد فلسفی‌اش را قربانی‌ی واقعیت‌های موجود می‌کند و ناگزیر با دلی لرزان و روحی پریشان تسلیم واقعیت می‌شود و حاکمیت جبر را بر روند زندگی‌ی بشر دست‌کم در میدان جنگ می‌پذیرد؛ و با آفرینش نمادها و شرایط لازم و موقعیت‌های استادانه، روح جبر و جبرگرایی را بر فضای کلی‌ی داستان حاکم می‌کند؛ تا جایی که جبهه‌ی دشمن را هم دربرمی‌گیرد. افراد دو جبهه به‌ظاهر در دشمنی و جنگیدن با یک‌دیگر آزاد هستند و انتخاب کرده‌اند که در کدام جبهه قرار بگیرند و برای رسیدن به آمال و آرزوهایشان تلاش بکنند؛ اما درحقیقت، اسیر جبر زمان و مکان هستند. هم از این روی، نویسنده باور دارد که دو طرف جبهه‌ی جنگ در ایجاد شرایط نقشی ندارند؛ بلکه مهره‌هایی هستند در دست تقدیر، و آن‌گونه که اراده شده، توسط نیروی بالاتر به بازی گرفته

جنسیت، رنگ پوست، انتخاب خانواده، مکان تولد و آداب و رسوم اجتماع و جامعه‌ای که در آن متولد شده است؛ او حتی در انتخاب دین و مذهب دخالتی ندارد. میزان تأثیر او بر سرنوشتش نیز بستگی به شرایط فراوانی دارد که در اختیار او نیستند. به سخن دیگر، موجودی است دست‌وپابسته و رهاشده در استخری پرآب که اختیار زنده بودنش را نیز ندارد. این سرنوشت تراژیک بشر در جهان مادی است که نویسنده‌ی رمان در هیئت دو گاو در بند ترسیم کرده است. در جای دیگری از رمان، جبر و تقدیر را با زبانی دیگر و صریح بیان می‌کند.

«ولی آخر این‌ها خیلی نامردند، تخم بی‌بسم‌الله‌اند»
(همان، ۴۰۴).

«خدایی‌اش فکر نمی‌کنی اگر همین من و تو عراق به دنیا آمده بودیم، الآن همین‌ها بودیم؟»
«نه، حتماً جزو مجاهدین عراقی بودیم.»

«والله، نمی‌دانم. خیلی هم معلوم نیست. اگر تو خانه‌ی یک بعضی به دنیا می‌آمدیم چه؟ نباید سخت گرفت. البته تا وقتی می‌کشند، کشتن‌شان ناگزیر است؛ ولی آن‌ها بدبختند و ما بدشانس. باید کشتن‌شان، خاکشان کرد و سر قبرشان گریه کرد؛ گریه برای بدبختی آن‌ها که تقدیرشان کشته شدن بود و برای بدشانسی ما که تقدیرمان کشتن است»
(همان، ص ۴۰۵).

نویسنده آشکارا کشتن و کشته شدن را امری اختیاری نمی‌داند و باور دارد که نیروهای دو طرف، تابع شرایط هستند و در بروز اتفاقات نقشی ندارند. کشته شدن عراقی‌ها به دست نیروهای ایرانی پیش‌آمدی غیرارادی است. فاعل و مفعول در انجام فعل، اراده‌ای ندارند و تابع شرایط هستند. یعنی هر دو طرف جنگ را اراده‌ای فراتر از خواست آن‌ها به بازی گرفته و آن‌ها در این میان تنها نقش خود را بازی می‌کنند. به قول عمر خیام:

ما لعبت‌کانیم و فلک لعبت‌باز
از روی حقیقتی نه از روی مجاز

است که انسان در همه‌ی تاریخ زندگی خود مقهور آن بوده و در برابر آن کاملاً منفعل و تسلیم محض است. اگر انسان موجود مطلق آزادی هم انگاشته شود و اسیر هیچ پدیده و اتفاقی در جهان هستی نباشد، باز در بند زمان است و زمان بر او می‌گذرد بی‌آنکه در گذر آن دخالتی داشته باشد یا بتواند اندکی آن را تغییر دهد. همه‌ی تغییرات شخصیتی آدمی چه از نظر جسمی و چه از نظر روحی و روانی در گذر زمان روی می‌دهد. این مقوله ذهن آدمی را از ابتدای آفرینش مشغول کرده است. بدین‌روی، در علوم گوناگون به‌ویژه پزشکی تلاش‌های بسیاری صورت گرفته تا شاید آدمی بتواند در گذر عمر خود تغییری دهد و طول عمر بیشتری بیابد.

به هر روی، نویسنده‌ی رمان در شعله‌های آب با خلق دو گاو رها و درعین‌حال در بند، تلاش کرده تا میزان جبر و اختیار آدمی را به تصویر بکشد. یعنی در عین رهایی باز در بند یوغی به نام زمان و مکان هستند و نمی‌توانند به‌تنهایی انتخاب کنند. کارهایی را هم که انجام می‌دهند به هیچ وجه اختیاری نیست. تا زمانی که آن‌ها در حرکت هستند، زمین شخم زده می‌شود؛ و هنگامی که می‌ایستند و از انجام عمل بیهوده رها می‌شوند، همچنان در بند یوغ و خیش هستند.

نویسنده با نمایش این دو گاو در جهان داستان‌ش، محدوده‌ی جبر و اختیار را ترسیم می‌کند. این دو گاو فقط از سیطره‌ی صاحب یا صاحبان خود آزاد شده‌اند؛ اما افزون‌بر یوغ که آن‌ها را گرفتار و در بند یکدیگر کرده، زمان و مکان هم بر آن‌ها تحمیل شده است. آن‌ها در برابر اندکی اختیار، گرفتار جبر خیش و یوغ و زمان و مکان هستند و عملی را انجام می‌دهند که مورد علاقه‌ی آن‌ها نیست و نه سودی برای خودشان دارد و نه برای دیگران. آن‌ها محکوم هستند تا زمانی که نفس می‌کشند، این زندگی را تاب بیاورند. این برش از رمان در شعله‌های آب، استعاره از میزان حاکمیت جبر و اختیار بر اعمال و رفتار آدمی است. این موجود ناطق و به‌ظاهر آزاد، در بند بسیاری از ویژگی‌هاست؛ مانند یوغ،

جنگ است و فکر می‌کنم جنگیدن، قاطع‌ترین دلیل حماقت بشر است. من برای این به اینجا آمده‌ام که بگویم گوشم را با کلمه پرچم و وطن پر کرده‌اند و همیشه به من آموخته‌اند که باید به شهید شدن و شهادت رسیدن افتخار کرد و بالید؛ و هرگز کسی به من نگفت که چرا کشتن به‌خاطر دزدی یک گناه بزرگ است، درحالی‌که کشتن در لباس سربازی باعث افتخار! (فالاجی، ۱۳۸۱: ۲۰)

یوال نوح هراری (۱۳۹۷: ۳۷۰) می‌نویسد:

«بسیاری از ما سریعاً حقیقتی را که با آن مواجه‌ایم، تحریف و آن را به داستانی با قهرمانان، سیغله‌ها و دشمنان تبدیل می‌کنیم و در آن داستان، بهانه‌های واقعاً خوبی برای جنگیدن پیدا می‌کنیم.»

بدین‌روی، بشر برای جنگ‌هایی که در طول تاریخ رخ داده و موجب ریخته شدن خون‌ها و ویرانی‌ی خانه‌ها شده، دلیل خردپذیری ندارد و تنها دلیلی ضعیف با نگاهی رمانتیک وجود دارد. این دلیل، توهمی است که غریزه‌ی جنگ و خونریزی را بخشی از ناموس خلقت می‌داند و باور دارد باید همچنان ادامه داشته باشد. چون جنگ‌ها و بلایای طبیعی و غیرطبیعی، سنگ‌های مسیر رود زندگی بشر هستند تا آن را پرتلاطم و زلال بکنند و از ایستایی و رخوت و مرداب شدن باز دارند. به تعبیر رمانتیک‌ها آهنگ زندگی فراموش نشود؛ وگرنه، جنگ‌های اسکندر و چنگیز و جهانی اول و دوم و ... چه نتیجه‌ای برای بشر داشت؟! آن همه خون‌ها ریخته شد و ویرانی‌ها به بار آمد؛ چه سودی برای بشر داشت؟! جز اینکه سازمان‌ها و نهادهای جهانی گسترده‌تری برای پیشگیری از جنگ، ایجاد، و جنگ‌افزارهای مخرب‌تر از قبل اختراع شود و کاستی‌های شرایط جنگی را شناسایی کند تا در شرایط جنگی بعد، از آن تجارب برای بهتر جنگیدن استفاده بکند!

نویسنده در این داستان، خودش و دوستانش را مهره‌ی سرباز شطرنجی تصور می‌کند که ناگزیر باید در این بازی شرکت، و توسط اراده‌ای ماورائی نقش

یک‌چند در این بساط بازی کردیم

رفتیم به صندوقِ عدم یک‌یک باز

(خیام، ۱۳۹۳، رباعی ۵۰)

ویلیام شکسپیر در چندجا ازجمله در دو تراژدی مکبث و شاه لیر چنین تشبیهاتی را ارائه می‌دهد. در مکبث می‌گوید:

«زندگی چیزی جز سایه‌ای لرزان نیست، بازیگری بینوا/ که ساعتی از عمرش را بر صحنه جولان می‌دهد و می‌خروشد/ و سپس چیزی شنیده نمی‌شود» (شکسپیر، بی تا، صحنه ۵، پرده ۵).

در شاه لیر هم باز با این تشبیه روبه‌رو هستیم: «ما گریان به این جهان آمدیم.../ هنگام تولد، از آن گریانیم که به این صحنه دلکان گام نهاده‌ایم» (همان، بی تا، صحنه ۶، پرده ۴).

هم خیام و هم شکسپیر به‌روشنی اعتراف می‌کنند که در این جهان، بشر بازیگر است و بازیگردان بیرون از اراده‌ی او قرار دارد. انتخاب نوع بازی و شرایط آن هم از وی سلب شده است.

در فضای رمان، به‌ظاهر علی‌هم‌چون تجاوز و متجاوز، عرق دینی و مذهبی و وطن‌دوستی وجود دارد؛ اما درحقیقت این علل نقش تعیین‌کننده‌ای در بروز اتفاقات ندارند. این علل دست‌آویزهایی روبنایی برای اتفاقات هستند تا آدمی تابع دلایل عقلی نشود و بیهوده بودن عمل خویش را درک نکند. وگرنه، کدام آدم عاقلی اسلحه می‌کشد و هم‌نوع خود را با لذت می‌کشد و به این فاجعه افتخار می‌کند!

«من برای شناخت بشریت به اینجا آمده‌ام؛ به‌خاطر اینکه دلم می‌خواهد بفهمم مردی که مرد دیگری را می‌کشد، در

جست‌وجوی چیست؛ و وقتی آخرین گلوله را در بدن مردی فرو می‌کند، به چه می‌اندیشد. من برای ثابت کردن عقیده‌ای که همیشه به آن معتقد بوده‌ام، به اینجا آمده‌ام؛ و آن پوچی و احمقانه بودن

آگاه است و با آنکه جنگیدن را عملی غیرعقلانی می‌داند، در آن شرکت می‌جوید و از کشتن سربازان دشمن هم روی نمی‌گرداند؛ چون می‌داند در اینجا کسی که اول و شجاعانه شلیک می‌کند، پیروز است. تردید و درنگ درباره‌ی هر کنش، عملی درست و انسانی است؛ اما در میدان جنگ که طرف مقابل شما معلوم نیست اهل اندیشه و خرد باشد، و بدتر از آن، مسلح است، خودکشی محسوب می‌شود، به مصداق آیه‌ی قرآن: «...وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...» (بقره ۱۹۵)

۲/۱ عقل و دل

عقل و دل هم در این داستان نقش دارند و گاه در سیر داستان خودی می‌نمایاند. شیخ فریدالدین، نماد اهل دل و معنا؛ و راوی، نماد اصالت عقل است. البته عقل‌گرای محض نیست. او هم به عرفان نظر دارد و ضرورت آن را درک می‌کند. اما از آنجا که شاگرد فلسفه است، نمی‌تواند عقل را بر عرفان ترجیح ندهد. هم بدین‌روی، حرف دل خود را در جمع ابراز نمی‌کند؛ زیرا می‌داند فضای جبهه و جنگ، تاب‌پذیرش ره‌آوردهای عقل او را ندارد؛ در میدان رزم، فقط ره‌آورد عشق و دل و نفرت کارساز است. در صفحات ۴۲۸ تا ۴۳۲ هاشم و فرید ضمن سخنرانی برای نیروها باورهایشان را با آنان در میان می‌گذارند. وقتی نوبت به راوی می‌رسد، از سخن گفتن سر باز می‌زند!

«نگاه هاشم به طرف من چرخید. قیافه‌ای گرفتم که امتناع مطلقم را از آن برداشت کند. اصرار کرد. انکار کردم. نزدیک شد و گفت:

- وقت یک و دو کردن نیست. بلند شو برای بچه‌ها حرف بزن.

گفتم:

- باور کن این از آن مواردی نیست که با یک نگاه تند یا یک تبسم کارت پیش برود. من با خودم

ایفا کنند. چنانکه اقبال لاهوری در پیام مشرق، بخش ۱۲۲ گفته:

هزاران سال با فطرت نشستم
به او پیوستم و از خود گسستم
ولیکن سرگذشتم این دو حرفست
تراشیدم، پرستیدم، شکستم

خالق رمان به‌نوعی با استعاره و کنایه می‌خواهد اثبات کند که نسل آن‌ها در حال تراشیدن بت و پرستیدن آن هستند؛ اما شاید نسل‌های بعدی آن را بشکنند و براندازند و عمل پدران خود را عملی نابخردانه و این جنگ را کاری بیهوده بشمارند.

با همه‌ی این‌ها، نویسنده، بودن میان این بازی ناخواسته را می‌ستاید؛ و وظیفه‌ی خود و هر فرد عاقلی می‌داند که قاعده‌ی بازی را رعایت کند. او باور دارد که این بازی، عین زندگی است و خارج شدن از آن، افزون بر پیامدهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، روند زندگی را مختل می‌کند و بسیاری از قوانین و ارزش‌های ملی و میهنی را از بین می‌برد. حتی در ژن نژادی یک ملت اختلال ایجاد می‌کند و جامعه ناگزیر می‌شود قرن‌ها تلاش کند تا این نقص و سستی مردمان آن زمان را که قواعد بازی را به هر علتی رعایت نکرده و از زیر بار مسئولیت انسانی خود شانه خالی کرده‌اند، اصلاح کند. چنانکه سستی سردمداران و جنگاوران ایرانی در برابر یورش مغول، سبب شد تا لشکر اجنبی قرن‌ها ترس و دلهره را بر ایران حاکم، و آثار چندین قرن تمدن کهن آن را ویران کند. گذشته از درآمیختن نژادی و مصایب آن، خرافات بسیاری بر فرهنگ جامعه تحمیل شد، مسیر حرکت تاریخ ایران تغییر یافت و سرزمین‌های آباد بسیاری ویران شد؛ بنابراین، علی‌رغم احمقانه بودن نفس جنگ و کشت و کشتار، گاه ضرورت شرکت در آن انکارناپذیر، و افتخار شرکت کردن در آن، ضرورت عقل و وجدان انسانی است. تردید در شرکت جستن در آن، به هر دلیلی، خفت تاریخی است؛ و این حقیقتی تردیدناپذیر است. نویسنده به‌عنوان دانشجوی فلسفه به این واقعیت‌ها نیک

اثبات می‌کند که بشر چنان‌که می‌نماید آزاد و مختار نیست.

۲/۲ کارون، نماد زمان و تاریخ در رمان در شعله‌های آب

کارون نماد رود زمان است که لحظه‌ای بازمی‌ایستد و هرچیزی در مسیرش قرار بگیرد، در خود هضم می‌کند و با خود می‌برد. نقش کارون در رمان در شعله‌های آب محوری است و در سرتاسر داستان جریان دارد و می‌خروشد. این جوش‌و‌خروش نقش دوجانبه دارد، گاه نیروهای خودی را گرفتار می‌کند و گاه سدّ راه دشمن می‌شود.

«آب که تا چندساعت پیش، مثال شناگری خسته، خود را طاقباز به جریان سپرده بود و بی‌خیال درون خود می‌چمید و آواز بمی را زمزمه می‌کرد، از چیزی عصبانی یا وحشت‌زده بود، دست‌وپا می‌زد و خود را جلو می‌کشید. دهانش کف کرده بود، می‌گریه. می‌شخولید. درشتناک. معلوم نبود می‌گریزد یا تعقیب می‌کند... آب توسنی که از رکاب دادن می‌پرهیخت. شیهه می‌زد، دست می‌کوفت و یال می‌افشانند... مثل سنگ چرخان آسیا، کافی بود نوک چیزی به نیشش گیر کند تا در یک آن، آن را درکام خود فرو بلعد و به‌آسانی هضمش کند» (همان، ۴۰).

این جوش‌و‌خروش بی‌برنامه با همه‌ی منافعش، زیان‌های جبران‌ناپذیری به بار می‌آورد که مصداق آن غرق شدن حیدر و فریدالدین در آن است. افزون‌بر این، کارون نماد تاریخ هم هست. تاریخ همان رود «شوند» فلسفه‌ی هگل است و هرکس و هرچیز که در مسیرش باشد، له خواهد شد. در فلسفه‌ی هگل بر این جریان مداوم و خروشان تاریخ، روح جبر حاکم است. در مسیر رود جبر، توقف محال است. هاشم و هم‌زمانش تلاش می‌کنند تا مانعی در مسیر رود ایجاد کنند و مسیرش را تغییر دهند. حرکت خروشان و مهارناپذیر کارون آن‌ها را مغلوب می‌کند و توفیقی به دست نمی‌آورند. تنها کانالی که در

مشکل دارم، چچور برای دیگران حرف بزنم» (همان، ص ۴۳۲).

راوی بین حقیقت و مصلحت مردد است. شیخ فریدالدین و هاشم، باورهاشان را به‌سادگی بیان می‌کنند و در روش و منش خود هیچ تردیدی ندارند. به‌آسانی حرف می‌زنند و عمل می‌کنند؛ اما راوی جنگیدن و کشتن را ضرورت مصلحت، و گریز از نزاع و کشتن را ضرورت عقل می‌داند. پس در آن شرایط، گفتن از باورهایش به مصلحت جمع نیست. او به‌درستی می‌داند که اساساً موقعیت جنگی و میدان جنگ، با عقل و اندیشیدن در تناقض است؛ پس، سکوت می‌کند و از شعارهایی که برای او محملی عقلی و منطقی ندارند، سخنی نمی‌گوید. در این مورد هم باز نقش جبر و اختیار هویدا است. هاشم و شیخ فریدالدین براساس باورهاشان رفتار می‌کنند و از تعقل و اندیشیدن عدول می‌کنند؛ اما راوی که شاگرد فلسفه است، به‌راحتی آن‌ها نمی‌تواند عقل را نادیده بگیرد و برخلاف حکم عقل سخنی مزورانه بگوید. سخن عاقلانه در میدان جنگ، خریداری ندارد و بی‌تردید واکنش منفی و تدافعی مخاطب را در پی دارد و قاعده‌ی بازی را به‌هم می‌زند؛ پس، ناگزیر سکوت می‌کند. این سکوت هم از پیامدهای جبر مکان و زمان است. مثلاً اگر راوی در محیطی دانشگاهی یا در جمع فلسفه‌دانان می‌بود، بی‌شک سکوت نمی‌کرد و ره‌آورد اندیشه‌اش را بازمی‌گفت. اما در آن جمع، بازگو کردن محصول اندیشه‌اش سَم است و چه‌بسا افراد زیادی را مسموم و جبهه‌ی خودی را در برابر دشمن تضعیف کند. به مصداق «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد»، او نیز سکوت را بر خود و افکارش تحمیل می‌کند تا سخنان عقل‌محورش به باور و اعتقاد دیگر رزمندگان خلی وارد نسازد. چقدر هم این نوع سکوت سخت و جان‌فرساست و سخت‌ترین ایثارگری ممکن، و بارزترین دلیل بر سلب اختیار از آدمی است.

به هر روی، نویسنده با گفتار، رفتار و سکوتش جبر آدمی و عدم اختیار مطلق را شرح می‌دهد و

بدون نیاز به اقامه‌ی دلایل منطقی و فلسفی با خود همراه می‌کند؛ و خواننده نیز آن را می‌پذیرد و از آن لذت می‌برد؛ چراکه نویسنده مفاهیم ثقیل و ناخوشایند را چنان هنرمندانه در لابه‌لای زُروقِ هنر داستانی تعبیه کرده است که مخاطب، آن را با لذت میل می‌کند، بی‌آنکه احساس ناخوشایندی داشته باشد.

صد البته باید توجه داشت که نویسنده به مصداق آیه‌ی «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد/۱۱)، جبر مطلق را نمی‌پذیرد و از نقش اختیار در روند جاری زندگی بشر غافل نمی‌شود؛ و مسئولیت را نتیجه‌ی همین اختیار اندکی می‌داند که فرآیندی شگفت، در روند تاریخ بشر دارد. آری، نقش آن کمرنگ است؛ اما نتایج بزرگ و انکارناپذیری دارد. وظیفه‌ی هر انسان مسئولی است که تابع محض جبر و تقدیر نباشد و در برابر پیش‌آمدها منفعل نباشد، بلکه فعال باشد و با کوشش، روند زندگی و مسیر تاریخ را در مجرای طبیعی خود هدایت کند؛ وگرنه، در برابر نسل‌های آینده مسئول است و باید پاسخ‌گو باشد. هم بدین‌رو، آنجایی که هاشم و فریدالدین از او می‌خواهند تا برای هم‌زمانش صحبت کند و وی تن به درخواست آنان نمی‌دهد، چه‌بسا بتوان این ایراد را بر او وارد دانست که وی می‌توانست به‌روشنی به این تبیین بپردازد که آدمیان در دایره‌ی بسیار بزرگی از امور جبری احاطه شده‌اند و هیچ اختیاری ندارند؛ مانند همین جنگی که در آن قرار گرفته‌ایم. ما نه در آغاز آن دخالتی داشته‌ایم، نه در ادامه‌ی آن و نه در برنامه‌ریزی برای عملیات و هرچیز دیگری؛ اما در دایره‌ی مقدرات و اختیارات اندکی که داریم، وظیفه‌ی اخلاقی و عقلایی ماست که از مرزهای سرزمین خود و امنیت و آسایش هم‌میهنان خود دفاع کنیم تا مبادا چونان یورش‌های گذشته بخشی از سرزمین‌مان را از دست بدهیم و به‌خاطر عاقبت‌طلبی و سستی‌مان، از سوی نسل‌های پسین سرزنش شویم؛ آنچنان‌که ما پیشینیان خود را سرزنش می‌کنیم!

گذشته حفر شده، به کمک‌شان می‌آید و آن‌ها موفق می‌شوند مسیر بخشی از رود را تغییر دهند و مانع پیشروی دشمن شوند.

در این بخش نویسنده از اختیار آدمی غافل نمی‌شود و نقش آن را در مسیر رود خروشان تاریخ لحاظ می‌کند. تلاش آدمی و موفقیت اندک او را برای تغییر سرنوشت خود به نمایش می‌گذارد تا اثبات کند بشر به‌طور مطلق مقهور شرایط، زمان و تاریخ نیست. با اراده و کوشش می‌تواند بخشی هرچند ناچیز از منویات خود را بر جبر تحمیل کند و شرایط موجود را اندکی باب میل خود بسازد. هم بدین‌روی، شرکت در جنگ را قبول می‌کند. درحالی‌که جنگ از نظر او عملی کاملاً غیرمنطقی است و بر هر عاقلی فرض است تا از آن بپرهیزد. اما راوی داستان به‌عنوان فردی فلسفه‌دان و عقل‌مدار آن را می‌پذیرد تا نگذارد مسیر رود تاریخ طبق منویات دشمن تغییر کند و نسل‌های آینده‌ی این آب و خاک تاوان کوتاهی و سستی او و هم‌عصر-هایش را بپردازند.

۳ نتیجه

نویسنده‌ی رمان در شعله‌های آب با اینکه فلسفه‌دان است و طبیعتاً عقل‌گرا، - و نیک می‌دانیم که در ساحت عقل، نقش اختیار بسیار پررنگ است؛ زیرا اگر اختیار را از انسان سلب کنیم، دیگر عقل چندان ارجی نخواهد داشت- برخلاف ره‌آوردهای عقلانی‌اش، تن به حاکمیت جبر بر روح و فضای جهان داستانش می‌دهد و نمی‌تواند واقعیت را قربانی پیش‌فرض‌های ذهنی‌اش کند. پس تسلیم می‌شود و اعتراف می‌کند که وجود جبر در اعمال و رفتار آدمی بسیار پررنگ‌تر از اختیار است و آن‌گونه که انسان تصور می‌کند، مختار نیست و اسیر گزاره‌های فراوان جبری است. دستی نامرئی چون کارگردانی قهار امور زندگی‌اش را اداره می‌کند.

نویسنده به زیبایی و هنرمندی با زبان نمایش و بسیار ساده، این مفهوم بسیار پیچیده‌ی فلسفی و کلامی را در رمان خود تبیین می‌کند و مخاطب را

منابع

- ابن شعبه، (۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م) «تحف العقول عن آل الرسول، ج ۱»، بیروت
- ابوعلی مسکویه، (۱۳۷۰ق/۱۹۵۱م) ضمن الهوامل و الشوامل، ج ۱، به کوشش احمد امین و احمد صقر، قاهره، بی نا
- ابونعیم احمد بن عبدالله، (۱۹۸۷م) «حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۵» بیروت
- جهانگیری، محسن، (۱۳۶۷) «قدریان نخستین»، ج ۱ معارف، دوره ۵، ش ۱ (فروردین - تیر).
- خیام، عمر، ۱۳۹۳، دیوان خیام، تهران، انتشارات بدقه جاویدان
- زوزنی حسین (۱۳۴۵ش) المصادر، به کوشش تقی بینش، مشهد، بی نا
- سیدمرتضی، (۱۴۰۵ق)، رسائل، ج ۲، به کوشش احمد حسینی و مهدی رجایی، قم، بی نا
- شریف، م.م. (۱۳۶۲)، تاریخ فلسفه در اسلام ج اول. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، شکسپیر، ویلیام، (بی تا)، شاه لیر، بی جا، بی نا
- شکسپیر، ویلیام، (بی تا)، مکبث، بی جا، بی نا
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، (۱۳۸۷/۱۹۶۷)، «الملل والنحل، ج ۱»، قاهره ۱۳ چاپ محمد سید کیلانی
- طباطبائی، محمد حسین، (۱۳۸۷) اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۳، قم، انتشارات دارالعلم،
- طهرانی آقابزرگ، (۱۳۷۷) الذریعه الی تصانیف شیعه، ج ۵، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
- عبدالرحیم صفی پوری، منتهی الارب، ذیل جبر، بی نا، بی جا
- عبدالنبی احمد نگری، (۱۳۹۵/۱۹۷۵) جامع العلوم، ج ۱، بیروت، بی نا
- علی جرجانی، (۱۳۲۵ق/۱۹۷۰م) شرح المواقف، ج ۸، قاهره، بی نا
- علی جرجانی، (۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م) التعریفات، ج ۱، ص ۱۰۱، به کوشش ابراهیم ابیاری، (۱۴۰۵ق) بیروت، بی نا
- فالاچی اورینا، (۱۳۸۱) زندگی، جنگ و دیگر هیج، ترجمه، لیلی گلستان، چاپ هشتم، تهران، انتشارات امیرکبیر،
- قطب‌الدین نیشابوری، (۱۴۱۴ق) الحدود، ج ۱، به کوشش محمد یزدی، قم، بی نا
- لاهوری، اقبال، ۱۹۲۳، پیام مشرق، پاکستان
- محمد اعلی تهنوی، (۱۸۶۲م) کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، به کوشش اشپرنگر، کلکته، بی نا
- محمد شهرستانی، (۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م) الملل و النحل، ج ۱، به کوشش محمد سید کیلانی، بیروت، بی نا
- مردیها، مرتضی، ۱۳۷۸، «درشعله های آب» تهران، انتشارات کویر
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۹) «عدل الهی» تهران، انتشارات صدا

نصیرالدین طوسی، (۱۳۵۹ش) تلخیص
المحصل، ج ۱، به کوشش عبدالله
نورانی، تهران، بی نا

نصیرالدین طوسی، (۱۳۹۵ش) تلخیص
المحصل، ج ۱، به کوشش عبدالله
نورانی، تهران، بی نا

هراری، یوال نوح، (۱۳۹۷)، ۲۱ درس برای قرن
۲۱، مترجم، سودابه قیصری، تهران
، انتشارات، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
پارسه.